



ناتو پس از جنگ سرد:

چالش‌ها و اهداف پیش رو

بخش دوم



ولی کوزه گر کالجی
دانشجوی علوم سیاسی
دانشگاه مازندران

شوروی سابق به جز تاجیکستان و بلاروس، سند پیوستن به برنامه "مشارکت برای صلح" را امضا کردند. همه اعضای پیمان سابق ورشو و همچنین اعضای "سازمان امنیت و همکاری‌های اروپا" فنلاند، اسلونی و سوئد نیز آن را امضا کردند. بلاروس چندین بار علاقه‌مندی خود را برای پیوستن به برنامه اظهار نمود و بوسنی و هرزگوین و اتریش نیز از خود علاقه‌مندی نشان داده‌اند.

بدین ترتیب طرح مشارکت برای صلح، راه را برای عضویت کشورهای اروپای شرقی در ناتو باز نمود. در واقع این کشورها با عضویت در این طرح دست کم دو هدف عمده داشتند: از یک سو با دستیابی به فن‌آوری و امکانات جدید سبب تقویت و نوسازی تجهیزات نظامی خود می‌شدند و از سوی دیگر وابستگی سنتی آنها به روس‌ها کاهش پیدا می‌کرد و در نتیجه از استقلال عمل بیشتری در قبال همسایه قدرتمند خود برخوردار می‌شدند.

بدین ترتیب با فضایی که طرح مشارکت برای صلح ایجاد نمود، کشورهای بلغارستان، لتونی، رومانی، اسلواکی، اسلونی و سپس چک، مجارستان و لهستان به عضویت ناتو درآمدند و تعداد اعضای ناتو به ۲۶ عضو افزایش یافت و می‌توان این گونه بیان نمود که غرب با اجرای این طرح توانست تقریباً

نظامی و امنیتی نیز ناتو تلاش نمود این کشورها را وارد ترتیبات نظامی و امنیتی غرب نماید. بدین منظور ایده "مشارکت برای صلح" توسط "لیس اسپین" وزیر دفاع وقت آمریکا در اجلاس وزرای دفاع ناتو در اکتبر ۱۹۹۳ مطرح شد. این طرح در اجلاس سران ناتو در ژانویه ۱۹۹۴ در بروکسل مورد تصویب نهایی قرار گرفت.

طرح مشارکت برای صلح (Peace-PFP Partnership for) به عنوان مهمترین مکانیزم گسترش ناتو به شرق، طرحی بود جهت ترغیب کشورهای غیرعضو در ناتو برای توسعه همکاری‌های نظامی و دفاعی با ناتو. این طرح به صورت قرارداد دوجانبه بین ناتو و هر کدام از کشورهای غیرعضو که علاقه‌مند به همکاری با ناتو هستند، در چارچوب برنامه مشارکت انفرادی (I.P.P) به مورد اجرا گذاشته شد.

مطابق این طرح، کشور علاقه‌مند ملزم به امضای قراردادی است در جهت تایید و تعهد مجدد خود نسبت به منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و پذیرفتن متن نهایی پیمان هلسینکی مبنی بر خودداری از تهدید و توسل به زور، علیه سرزمین و یا استقلال سیاسی دیگر دولت‌ها. تا پایان سال ۱۹۹۳ تمام جمهوری‌های

آغاز سخن

در شماره پیشین زمینه‌های شکل‌گیری سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در دوران جنگ سرد و سیر تحولات آن پس از فروپاشی جهان دو قطبی مورد بررسی قرار گرفت. در این شماره یکی از چالش‌برانگیزترین اهداف ناتو یعنی موضوع گسترش حوزه نفوذ و فعالیت این سازمان به سمت شرق مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ناتو و طرح مشارکت برای صلح

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصت بسیار مناسبی پیش روی جهان غرب قرار گرفت تا با بهره‌برداری از خلاء قدرت پیش آمده، حوزه نفوذ سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی خود را به سمت شرق گسترش دهد. در این راستا اتحادیه اروپا در حوزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ناتو در حوزه دفاعی و امنیتی دست به بازتعریف اهداف و اولویت‌های خود زدند و تلاش نمودند در مرحله اول کشورهای اروپای شرقی مانند مجارستان، بلغارستان، رومانی و... را که زمانی از اقمار اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شدند و به تازگی از سیستم سیاسی کمونیستی جدا شده بودند را به غرب نزدیک سازند. در کنار تلاش‌هایی که برای عضویت این کشورها در اتحادیه اروپا صورت گرفت، در بعد

به کلیه اهداف خود در مرحله اول گسترش ناتو به شرق در منطقه اروپای شرقی دست یافت و روسیه گرفتار در اوضاع داخلی دهه ۹۰ نیز نتوانست در برابر این موج از خود واکنش مناسبی نشان دهد.

ناتو و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز

جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز که تا سال ۱۹۹۱ بخشی از اتحاد جماهیر شوروی به شمار می‌آمدند، بعد از فروپاشی این کشور، از موقعیت استراتژیک فوق‌العاده‌ای در جغرافیای سیاسی جهان برخوردار گشتند. منابع غنی انرژی و معدنی، بازار بزرگ مصرف و سرمایه‌گذاری خارجی توجه کشورهای مختلف به ویژه جهان غرب را به خود جلب نمود. جهان غرب از سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۹۰ میلادی که روسیه به شدت گرفتار بحران‌های داخلی بود و کنترلی بر این مناطق نداشت، حداکثر بهره‌برداری را برای گسترش حوزه نفوذ خود در این مناطق نمود تا برای اولین بار در طول چند قرن کشمکش و ناکامی، جهان غرب بتواند تسلط بر این مناطق را که حوزه نفوذ سنتی روس‌ها به شمار می‌آمد تثبیت نماید.

طرح مشارکت برای صلح، مکانیزمی بود که همراه با کشورهای اروپای شرقی، زمینه ورود جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز را به عرصه ترتیبات نظامی جهان غرب فراهم نمود. در راستای این طرح، به استثنای تاجیکستان، بقیه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به عضویت این طرح پیوستند. به طور کلی اهداف استراتژیک و درازمدت ناتو با به اجرا گذاشتن طرح مشارکت برای صلح در آسیای مرکزی و قفقاز می‌تواند در موارد ذیل خلاصه شود:

- ۱- درگیر نمودن کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در امور و مسایل امنیتی اروپا از طریق پذیرش مشارکت آنها و انجام مشورت‌های مشترک به هنگام تهدید

۲- مبادله اطلاعات و توسعه همکاری‌های نظامی

۳- ایجاد زمینه جهت انجام عملیات حفظ صلح در مواقع بحران

۴- تحکیم ثبات منطقه در جهت منافع و اهداف غرب

از سویی دیگر از دیدگاه دولت‌های منطقه، پیوستن به طرح مشارکت برای صلح، موجب می‌شود که این کشورها ضمن تقویت و نوسازی امکانات و نظامی و مدرنیزه کردن نیروی دفاعی در راستای

کاهش وابستگی نظامی به روسیه نیز حرکت نمایند. در همین راستا، کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به ویژه قزاقستان و ازبکستان، پیشنهاد مسکو مبنی بر انجام اصلاحات در نیروهای نظامی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع جهت ایجاد یک ساختار مشترک نظامی را رد کردند. چرا که به عقیده آنها تشکیل یک ساختار مشترک نظامی با روسیه موجب کاهش قدرت مانور این کشورها در روابط و مذاکرات با مسکو خواهد شد. به هر حال، ضرورت نوسازی ارتش‌های این کشورها و تقویت حاکمیت ملی و کاهش وابستگی به روسیه را می‌توان به عنوان دلایل اصلی در پیوستن کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به طرح مشارکت برای صلح تلقی نمود.

روسیه و ناتو

روسیه به عنوان وارث اتحاد جماهیر شوروی یعنی مهم‌ترین رقیب سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی جهان غرب، روند پرفراز و نشیبی را در روابط خود با ناتو در طی ۱۷ سال گذشته طی نموده است.

در سال ۱۹۹۱ همکاری و مشارکت روسیه با ناتو آغاز گردید. این همکاری در سال ۱۹۹۴ با پیوستن روسیه به برنامه مشارکت برای صلح گسترش یافت. روسیه در اجرای صلح در بوسنی به همکاری با ناتو پرداخت و این اولین همکاری در یک عملیات نظامی بین‌المللی محسوب می‌شد. در سال ۱۹۹۷ دو طرف با امضای موافقتنامه ایجاد روابط دو جانبه همکاری امنیتی ناتو و روسیه، این همکاری را نهادینه کردند.

به این ترتیب، روسیه در سال ۱۹۹۷ طبق موافقتنامه "سند بنیادین پاریس" به عنوان بیست و یکمین شریک ناتو وارد طرح مشارکت برای صلح گردید. اما این همکاری به دلیل آغاز حملات ناتو به کوزوو، چندان دوام نیافت و مسکو عملکرد ناتو در بالکان را به دلیل بی‌توجهی به جهت‌گیری‌های روسیه و عدم مشورت با سران کرملین، به شدت محکوم و سرانجام در سال ۱۹۹۹ روابط خود را با این سازمان قطع کرد.

از دستاوردهای بین‌المللی ورود ولادیمیر پوتین به کاخ کرملین، تجدید روابط روسیه با ناتو بود. پس از حادثه تروریستی یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ زمینه‌های همکاری با جهان غرب برای مبارزه جهانی با تروریسم و بنیادگرایی مذهبی باعث نزدیکی این کشور و جهان غرب گردید. در این راستا روسیه در سال ۲۰۰۲ میلادی، به احیای روابط خود با ناتو پرداخت. در ۲۸ می سال ۲۰۰۲ روسیه به عضویت

- ضرورت نوسازی
- ارتش‌های این
- کشورها و تقویت
- حاکمیت ملی و کاهش
- وابستگی به روسیه را
- می‌توان به عنوان
- دلایل اصلی در
- پیوستن کشورهای
- آسیای مرکزی و قفقاز
- به طرح مشارکت برای
- صلح تلقی نمود

شورای مشترک ناتو- روسیه در آمد که نقطه اوج همگرایی کرملین به ویژه ولادیمیر پوتین با ناتو به شمار می‌آمد. سران کشورهای عضو پیمان ناتو، این اقدام را برای اتحاد ملل اروپای بزرگ دستاوردی تاریخی خواندند. ژاک شیراک، رئیس‌جمهور وقت فرانسه از این امر به عنوان یک رویداد بزرگ برای اروپا و پایان حقیقی جنگ سرد یاد کرد. جرج بوش، رئیس‌جمهور ایالات متحده نیز در افتتاحیه جلسه شورای روسیه- ناتو گفت: "اکنون دو دشمن سابق برای غلبه بر پنجاه سال جدایی و یک دهه تردید، به عنوان یک شریک به هم می‌پیوندند".

اما علی‌رغم همه خوش‌بینی‌ها در نزدیکی روسیه و جهان غرب بسیاری از صاحب‌نظران واقع‌گرا در همان مقطع بر این باور بودند که عضویت روسیه در شورای مشترک ناتو- روسیه به معنای پایان اختلافات و مقدمه‌ای برای عضویت کامل روسیه در ناتو نیست و اقدامی صرفاً تاکتیکی از سوی پوتین برای گذر از یک دوره انتقالی است. گذشت زمان تا حد زیادی تأیید این فرضیه را به اثبات رساند.

وقوع انقلاب‌های رنگی در کشورهای اوکراین، گرجستان و قرقیزستان که با روی کار آمدن دولت‌های ضد روسی همراه بود، در کنار تلاش غرب برای عضویت اوکراین و گرجستان در پیمان ناتو و ادامه فشارهای سیاسی به روسیه در زمینه دموکراسی و حقوق بشر و کارشکنی در عضویت این کشور در سازمان تجارت جهانی این نکته را به اثبات رساند که جنگ سرد حداقل برای جهان غرب به پایان نرسیده است و آنها تا مهار کامل روسیه و تحدید

حوزه نفوذ آن و حتی تجزیه این کشور دست‌بردار نخواهند بود.

در مقابل این تحولات، کرملین با اتخاذ راهبردهای سیاسی متفاوت مانند واکنش منفی نسبت به انقلاب‌های رنگی، تحت فشار قرار دادن دولت‌های تفلیس و کیف در جریان بحران قطع گاز در سال ۲۰۰۵ و نیز در بعد نظامی نیز مدرن‌سازی نیروی دفاعی و تقویت سازمان همکاری شانگهای (که غرب از آن به عنوان ناتوی شرق یاد می‌کند) را در دستور کار خود قرار داد.

اما بدون تردید رویدادی که نقطه اوج تقابل روسیه و جهان غرب را نشان داد موضوع استقرار سامانه دفاع موشکی از سوی آمریکا در دو کشور لهستان و جمهوری چک بود که خط بطلانی بر روی تمامی دیدگاه‌های خوشبینانه کشید. تبعات این رویداد که از کنفرانس امنیتی مونیخ و سخنرانی بسیار تند پوتین آغاز شد هر روز ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد. از زمان طرح این موضوع تاکنون، مسکو اقدامات مختلفی را به اجرا گذاشته است که در طی ۱۷ سال پس از فروپاشی شوروی بی‌سابقه بوده است. آزمایش موشک‌های قاره‌پیمای جدید، پرواز مجدد هواپیماهای بمب‌افکن استراتژیک (هواپیماهایی که به راحتی توانایی بمباران هسته‌ای آمریکا را دارند)، به کارگیری نسل جدیدی از زیردریایی‌های هسته‌ای، خروج از معاهده کاهش نیروهای متعارف در اروپا و برگزاری مانور مشترک با اعضای سازمان همکاری شانگهای از جمله مهمترین اقدامات روسیه در طی یک سال اخیر در حوزه دفاعی و امنیتی برای رویارویی با شرایط جدید به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) که مولود دوران جنگ سرد بود، توانست با گذر موفقیت‌آمیز از بحران هویت ناشی از فروپاشی جهان دو قطبی، اهداف و اولویت‌های نوینی را برای خود ترسیم نماید که این امر عامل بقا و پویایی این سازمان نظامی به شمار می‌آید. در این میان آنچه مسلم است گسترش حوزه جغرافیایی و امنیتی ناتو و مداخله در تامین صلح و امنیت بین‌المللی، نقش و جایگاه شورای امنیت را که متولی اصلی برقراری صلح و امنیت در گستره جهانی

است، مخدوش می‌کند. اگرچه مقامات ناتو به ویژه جناح اروپایی ناتو از اطلاق ناتو به عنوان "پلیس جهان" انتقاد می‌کنند، اما روند کنونی ناتو به خوبی بیانگر این امر است. "هوب شیفر" پیش از اجلاس ناتو در ریگا در این مورد به خیرگزاری فرانسه اظهار داشت: "همه متحدان درک می‌کنند که ما نیازمند ناتویی هستیم که در رویارویی با چالش‌های جهانی واکنش نشان دهد. اما یک ناتوی جهانی و یک ناتوی متشکل از شرکایی در جهان دو چیز متفاوت هستند، اما در هر مورد، من اصطلاح "ناتوی جهانی" را نمی‌پسندم. ناتو جهانی وجود ندارد و نباید وجود داشته باشد".

از سویی دیگر در ساختار سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، به مانند دوران جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا همچنان از نقش رهبری و محوری در این سازمان برخوردار است. در دهه ۱۹۹۰ میلادی، واشنگتن با بهره‌گیری از خلاء قدرت به وجود آمده پس از فروپاشی نظام دوقطبی، ناتو را به عنوان بازوی اجرایی سیاست‌های خود درآورد. عملیات ناتو در بوسنی در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۵ و حملات هوایی ناتو بر ضد یوگسلاوی در ۲۴ مارس ۱۹۹۹ (نخستین مورد از توسل به زور از سوی ناتو بر ضد کشورهای خارجی بدون دریافت مجوز از سازمان ملل) دو نمونه برجسته از عملیات‌های ناتو در دهه ۹۰ با محوریت آمریکا محسوب می‌شود.

در آغاز هزاره جدید و پس از روندهای امنیتی که پس از حادثه یازده سپتامبر و ضرورت مبارزه جهانی و فراگیر با تروریسم و بنیادگرایی ایجاد شد، در درون ناتو یک اتفاق نظر در خصوص همگرایی با ایالات متحده به ویژه جناح اروپایی آن پدید آمد که حضور نیروهای ناتو در افغانستان را باید برآیند چنین همگرایی دانست.

اما روند اوضاع به ویژه گسترش خشونت‌ها در افغانستان و ناکارآمدی راهکارهای نظامی ناتو، بار دیگر تعارضات درونی ناتو را برجسته ساخت. جناح

اروپایی ناتو نمی‌خواهد به ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های یک جانبه واشنگتن مبدل گردد. اندیشه تشکیل یک "سازمان دفاعی اروپایی" به موازات گسترش و عمیق‌تر شدن روند همگرایی در اتحادیه اروپا همچنان در ذهن مقامات اروپایی وجود دارد. در این زمینه ژاک شیراک طی مقاله‌ای در کریستین ساینس مانیوتور می‌نویسد: اکنون باید از طریق ایجاد یک مرکز عملیات در درون اتحادیه اروپایی به فکر اعطای یک بعد دایمی به فرماندهی دسته جمعی و ابزارهای عملیاتی باشیم. "دفاع اروپایی" و ناتو مکمل هم هستند. اتحادیه اروپایی باید سهم مسوولیت‌های خود را به نحو شایسته‌تری بر عهده گیرد.

بدون تردید تلاش‌هایی از این دست به منظور تعدیل کارکردهای نوین ناتو صورت می‌گیرد که بر اساس تز نوین مدیریت جهانی دکترین حمله پیش‌دستانه و مبارزه با تروریسم از ژانویه ۲۰۰۱ با محوریت نوحفاظه‌کاران آمریکا در حال پیگیری است.

در مجموع می‌توان این گونه نتیجه‌گیری نمود که صرف‌نظر از تعارضات درونی ناتو، این سازمان در دوران پس از جنگ سرد با باز تعریف در نقش، جایگاه، ساختار و اولویت‌های خود و حضور در گسترده وسیعی از حوزه جغرافیایی شامل اروپای شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز، خلیج فارس، دریای مدیترانه و شمال آفریقا اهدافی فراآتلانتیکی را پیگیری می‌نماید که این امر چالش‌های نوین و پیچیده‌ای مانند افغانستان را برای این سازمان به همراه داشته است. دعوت از کشورهایی چون ژاپن، کره جنوبی و استرالیا و بررسی الحاق آنها به ناتو در سال ۲۰۰۸ نشان می‌دهد که ناتو حوزه فعالیت خود در قرن بیست و یک را نه به صورت منطقه‌ای بلکه به صورت جهانی تعریف کرده است. با این فرض می‌توان با توجه به سیر تحولات و چالش‌های پیش روی جهان غرب در نقاط مختلف جهان در آینده‌ای نه چندان دور شاهد حضور ناتو در شرق و جنوب آسیا، آفریقا و حتی آمریکای لاتین باشیم. بدون شک موفقیت ناتو در گرو مدیریت صحیح این فرایند نوین، پرهیز از موازنه‌گری و تقابل با نقش شورای امنیت در حفظ صلح و امنیت جهانی، موفقیت در افغانستان و نیز عراق، حل تعارضات درونی و تعدیل نقش سلسله مراتبی و یک جانبه‌گرایی واشنگتن در ساختار این پیمان نظامی خواهد بود.

(کلیه منابع در دفتر ماهنامه محفوظ می‌باشد)

